

# از بزرگان پیشینه بی‌نشان<sup>۱</sup>

## گفتاری در باب اسطوره‌های ملی در شعر فارسی

حیدر قمری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

### مقدمه

یکی از سنت‌های رایج در شعر فارسی، کاربرد نام شخصیت‌های اسطوره‌ای به تناسب سخن است. این کاربرد از منظرهایی چون میزان توجه به این شخصیتها در اعصار مختلف، مقایسه آنان با ممدوح و درنهایت توجه به جنبه‌های ویژه یا برجسته زندگی آنان، قابل بررسی است. از این رو، رویکرد این گفتار به این سه زمینه و نیز بررسی ریشه‌های توجه یا کم‌توجهی به اساطیر ملی معطوف خواهد بود. حوزه بررسی حاضر حدود ۷۰ اثر منظوم فارسی از عصر فردوسی تا روزگار حاضر است. شخصیت‌های مطرح‌شونده نیز قهرمانان، کیان و یلانی خواهند بود که در شاهنامه فردوسی یاد و نامی از آنها به میان آمده است و به این سبب، بعدها در شعر فارسی جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند یا نماد شده‌اند. براساس این، افرادی چون آرش کمان‌گیر، برزو و ...، که در اثر جاویدان فردوسی ذکری از آنها نیست، مشمول این بررسی نخواهند بود. نکته دیگر اینکه در بررسی حاضر، میزان توجه به شاهنامه فردوسی در قرنهای مختلف چندان مطرح نیست؛ بلکه میزان توجه به



شخصیتهای شاهنامه برمبنای تعداد شواهد و به تفکیک قرن، به بررسی و مطالعه گرفته خواهد شد و طی آن، از مجرای شعر، نوری بر وضعیت دوره‌های مختلف، از چشم‌انداز بحث، تابانده خواهد شد. از آنجا که این مقاله معطوف به میزان توجه به شخصیتهای اسطوره‌ای ایرانی است و، چنان‌که می‌دانیم خاستگاه اصلی این شخصیتهای شاهنامه است و با قرارگرفتن در متن حکایات آن جانی نو گرفته‌اند، توجه به آنها در شعر، خود نمایانگر توجه به شاهنامه نیز خواهد بود و خواه‌ناخواه موضوع سخن با این شاهکار جاودان و تلمیح به داستانهای آن پیوند خواهد خورد. در اینجا، یکی از مهم‌ترین ارکان بحث، یعنی میزان توجه به اساطیر در شعر دوره‌های مختلف مطرح و ریشه‌های سیاسی و اجتماعی آن به اختصار بیان می‌شود.

### میزان توجه شاعران به اسطوره‌های ملی در قرون مختلف

قرن چهارم هجری به لحاظ اشاره و تلمیح به شخصیتهای تصویری حماسه ملی بسیار کم‌اهمیت است، به‌گونه‌ای که این قرن از این منظر پایین‌ترین رتبه در بین قرون حیات شعر فارسی را دارد. این امر دلایلی متعدد می‌تواند داشته باشد. مهم‌تر از همه، حکومت ترکان غیرایرانی و اعمال سیاست ضدملی آنان است. سیاستی که متناسب با ذائقه خلفای بغداد و در تضاد با فرهنگ و مفاخر ملی ایران است. به‌علاوه، در این قرن هنوز شاهنامه کاملاً تدوین نشده است. حتی اگر فرض کنیم در اواخر این سده نسخه‌ای از شاهنامه نگاشته شده باشد، به آن درجه از اشتهار نرسیده است که در متون اثر قابل ملاحظه‌ای بگذارد. متون تاریخی هم به‌دلیل پراکندگی یا عدم جدایی، توجه شاعران را به خود معطوف نکرده است. آنچه در ناسازگاری آشکار با این جریان است، توجه شایان به حماسه‌سرایی است. به‌گونه‌ای که این قرن و قرن پنجم، به باشکوه‌ترین اعصار ادب فارسی تبدیل شده‌اند و مهم‌ترین آثار حماسی و ملی ایران در این دوره شکل می‌گیرد. مسعودی مروزی، دقیقی، فردوسی، اسدی و ... از قله‌نشینان این نهضت ادبی هستند.

در قرن پنجم، اساطیر ملی و تلمیح به آنها سرنوشت بهتری پیدا کرد. در انتهای سده پیش و ابتدای این قرن، شاهنامه ظهور پیدا کرد و نه تنها خود در میان عامه مردم و شعرا جایگاهی شایسته یافت، بلکه مقلدانی نیز پیدا کرد. موقعیت مناسب شاهنامه در این سده و تقویت حس



وطن‌خواهی ایرانیان موجب شد، به‌رغم تعصب حاکمان ترک تبار سلجوقی - که ریشه‌های مشروعیت خود را در خارج از حوزه ایران فرهنگی و عمدتاً بغداد می‌جستند - موقعیتی مناسب برای اسطوره ایرانی در شعر پدید آید. این روند مطلوب در سده بعد هم ادامه یافت و حتی تقویت شد؛ به‌گونه‌ای که قرن ششم را باید از مهم‌ترین قرن‌های حیات شعر به لحاظ اقبال به اساطیر ملی دانست. در قرن هفتم، رواج بیشتر سیاست دینی، حمله مغول و برهم خوردن دربارها، یعنی کانون‌های شعر و مدح، این روند را کند کرد. با اینکه وضعیت اجتماعی قرن هشتم کمابیش به قرن پیش از آن مانند است، اما در این قرن به دلیل افزایش حس وطن‌خواهی و رفع انسداد آزادی شاهنامه‌خوانی - در نتیجه برچیده شدن خلافت بغداد و سیاست‌هایشان - یکبار دیگر اساطیر ملی با رویکردی مناسب روبه‌رو می‌شوند و شاعران متعددی در اساطیر ملی داد سخن می‌دهند. با این همه، گرایش به تدوین روایات مذهبی، به سبب رواج حکومت‌های مذهبی و آشوب‌های گریبانگیر قرن‌های نهم و دهم، توجه به داستان‌های ملی و تلمیح به آنها را در این دو سده به حداقل ممکن می‌رساند و فقط «به شاعران زمان برگ رخصتی» می‌دهند تا به داستان‌های عاشقانه‌ای چون خسرو و شیرین (یا شیرین و فرهاد) التفات فراوان داشته باشند. توجه به شخصیت‌های مذهبی و ذکر مصائب آنها در این دو قرن نتیجه وجود حکومت‌های مذهبی است.

در قرن یازدهم اندک توجهی به تلمیح به داستان‌های حماسی و ملی می‌شود، اما هنوز بسیار ناچیز است. قرن دوازدهم نیز از این آسیب برکنار نیست؛ زیرا عواملی که این امر معلول آنهاست هنوز پابرجایند. البته در این قرن محمد طوسی (فردوسی ثانی) در شاهنامه نادری توجه قابل ملاحظه‌ای به شخصیت‌های حماسی و ملی دارد، اما این یک استثنا است و نمی‌توان آن را بخشی از یک جریان ادبی و فرهنگی به حساب آورد.

در قرن سیزدهم یکبار دیگر به شخصیت‌های تصویری توجه جدی می‌شود، تا جایی که این قرن از این لحاظ - چون قرن ششم - از ادوار برجسته حیات شعر و ادب فارسی به‌شمار می‌آید. توجه جدی شاهان قاجار به شاهنامه و رواج شاهنامه‌خوانی در این دوره از دلایل این امرند. به‌علاوه، هریک از پادشاهان این سلسله چندین شاعر مداح در دربار خود داشته‌اند. این شاعران برای خوشایند ممدوحان، آنان را در صفات مختلف به قهرمانان حماسی مانند می‌کردند. مثلاً به



لحاظ جهانگیری به اسکندر، از نظر زورمندی به رستم، از لحاظ شوکت و فرّ به فریدون و جمشید و از لحاظ دادگری به انوشیروان مانند می‌کردند و صله‌ها دریافت می‌کردند.

شاعران این عصر در تلمیحات حماسی تا بدانجا پیش رفته‌اند که به شکلی غیرقابل انتظار از هم‌عصران خود تقلید می‌کرده‌اند. چنان‌که صحبت لاری و قآنی دو قصیده دارند که در وزن، ردیف و قافیه متحدند و در بهاریه آن دو، توجه قابل ملاحظه‌ای به شخصیت‌های ملی شده است.<sup>۲</sup>

باد فروردین تزلزل در خزان می‌آورد	اردشیرآسا شکن بر اردوان می‌آورد
کاوه از ارمه در دست افریدون دهر	دافع ضحاک وی گرز گران می‌آورد
شاه کاووس چمن را رستم اردیبهشت	داروی چشم از دل دیوخزان می‌آورد
گیو دوران حبذا کیخسرو نروز را	با فرنگیس بهار از شارسان می‌آورد
کسرجیش ترک بهمن را دم جاماسپی	زاده گشتاسپ از دژ گنبدان می‌آورد
خواهران ارغوان و لاله را فصل ربیع	همچو روین تن زراه هفت‌خوان می‌آورد
پور ساسان صبا ایران زمین روضه را	دفع کرم هفت‌سواد مهرگان می‌آورد ...
برفراز قصر بهرامی چو پورآبتین	نیز اعظم درفش کاویان می‌آورد ...

(لاری، ص ۳۲۷)

باد نوروزی شمیم عطر جان می‌آورد	در چمن از مشک‌چین صد کاروان می‌آورد
رستم عید از برای چشم کاووس بهار	نوشدارو از دل دیو خزان می‌آورد
یا منوچهر صبا زی افریدون ربیع	فتح نامه سلم دی از خاوران می‌آورد
بهر دفع بیورسپ دی گلستان کاوه	را از گل سوری درفش کاویان می‌آورد
رستم اردیبهشتی مژده نزد طوس عید	از هلاک اشکبوس مهرگان می‌آورد
بهر ناورد فرامررز خریف اینک سپهر	از کمان بهمنی تیر و کمان می‌آورد
یا پیام کشتن دارای دی را باد صبح	در بر اسکندر صاحب قران می‌آورد
یا شماساس خزان را قارن اردیبهشت	دستگیر از نیزه آتش‌فشان می‌آورد
یا نوید قتل کرم هفت‌سواد دی نسیم	در چمن چون اردشیر بابکان می‌آورد



یا گروی فصل دی را بر فراز تل خاک      گیو فروردین به خواری موکشان می‌آورد  
خواهران لاله و گل را زهفت اندام خاک      همچو روین تن زراه هفتخوان می‌آورد ...  
(قائنی، ص ۱۴۵)

یکی از دلایل توجه جدی به داستانهای ملی در این عصر، رشد ناسیونالیسم است. در اواخر عهد قاجار و مقارن با ظهور مشروطه، ایرانیان به عقب‌ماندگی خود پی‌می‌برند، و یکی از علل آن را تسلط اعراب می‌دانند؛ در نتیجه، توجه به ایران پیش از اسلام شدت می‌گیرد و حتی نوعی ناسیونالیسم افراطی به‌وجود می‌آید. از دلایل دیگر توجه به حماسه‌های ملی در این زمان، نهضت بازگشت ادبی است. زیرا یکی از مشخصه‌های سبک خراسانی توجه به اساطیر است. شعرای عصر بازگشت از هر نظر مقلد شاعران سبکهای خراسانی و عراقی بودند.

مع‌الاسف، دوران درخشش خاتم فیروزه بواسحاقی، در قرن چهاردهم با آمدن رسانه‌های نوین از جمله «جعبه جادویی اسکندر» و دیگر مظاهر فرهنگ بیگانه، برقرار و دوام سابق باقی نماند و داستانهای ملی، و در صدر همه شاهنامه، منحصر به کلاسهای تخصصی دانشگاه شد و جایگاه دیرین خود را در میان عامه مردم از دست داد.

«شاهنامه با توجه به ماهیت خود، بیش از دیگر آثار و موارث ایرانی از تاخت و تاز غرب‌زدگان و روشنفکر مآبان و هویت‌باختگان آسیب‌دیده و امروز به‌ندرت می‌توان کودکی را پیدا کرد که با داستانهای ملی ایرانی و سیمای حماسه ملی آشنایی و انس داشته باشد. سالهاست در مدارس و انتشارات و رادیو و تلویزیون و سینما جای فردوسی و شاهنامه تقریباً به کلی خالی است. در سینما و تلویزیون پرچم پهلوانان کشور آفتاب تابان به‌جای درفش اژدهاپیکر رستم در اهتزاز است و بازیگران و پهلوانان و قهرمانان یونانی و رومی و سامی و مغول و اروپایی و آمریکایی و ژاپنی و ... خاطره رستم و سهراب و اسفندیار را از خاطره‌ها زدوده‌اند».

هرچند در عصر حاضر شاهنامه‌خوانی از میان رفت، در ادبیات معاصر بازنویسی و بازآفرینی داستانهای کهن قابل توجه است. آخر شاهنامه، خوان هشتم و آدمک از اخوان ثالث، آرش کمانگیر از سیاوش کسرای، حماسه آرش از مهرداد اوستا، نمایش‌نامه آرش از بهرام بیضایی و ... مؤید این سخن‌اند.



نکته آخر که در این باب گفتنی است این است که در میان شاعران ایرانی، قآنی، صحبت لاری، خاقانی، خواجه، سروش، حافظ، سنایی، قطران و ... به ترتیب، بیشتر از دیگران به اسطوره‌های ملی پرداخته‌اند؛ و در میان شخصیت‌های حماسی و ملی، رستم، جمشید، فریدون، اسفندیار، انوشیروان، افراسیاب، کیخسرو، بیژن و زال به ترتیب بیشتر از دیگران مورد توجه قرار گرفته‌اند.

### سبجش شأن و مقام شخصیت‌های تصویری با ممدوحان شاعران

یکی از مهم‌ترین عواملی که موجب می‌شود شاعر یادی از اساطیر ملی کند، مدح است. او ممدوح را در داشتن صفات نیکو به شخصیت‌های اسطوره‌ای - که «مظهر» صفات عالی هستند - مانند می‌کند. گروهی هم از اساطیر، بدون تشبیه ممدوح به آنها، ملی سخن به میان می‌آورند. عطار، مولوی، سعدی و حافظ نماینده این گروه‌اند. البته شاعرانی نیز چون ناصر خسرو، دو گروه را هم‌شأن قرار می‌دهند.

دسته‌ای هم روشی میانه دارند. گاهی شخصیت داستانی را هم‌شأن ممدوح و گاهی فروتر از او قرار می‌دهند. مسعود سعد، خاقانی، خواجه و ... نمایندگان این دسته‌اند. و بالاخره گروهی هم در همه حال ممدوح را فراتر قرار می‌دهند؛ امیر معزی از برجسته‌ترین نمایندگان این دسته است. در زیر شواهدی از دو دسته اخیر برشمرده می‌شود.

#### ۱. ابیات دال بر هم‌شأنی شخصیت تصویری و ممدوح:

دیو و دام و دد گشتند به فرمانت      زان‌که تو همبر جمشید و فریدونی

(ناصر خسرو، ص ۴۹۶)

آن به گه کوشش چون روستم      وان به گه بخشش چون کیقباد

(مسعود سعد، ص ۱۱۷)

آن‌گاه سخاوت و همت افریدون      آن وقت جلال رتبت اسکندر

(همان، ص ۱۷۹)

در صدر چو خاقانی و در قدر چون هوشنگ      در عدل چون نوشروان در جنگ چو نوذر

(همان، ص ۲۴۳)



- تو کیقباد تختی و نوشیروان تاج  
افراسیاب خنجر و اسفندیار تیغ  
(همان، ص ۲۹۷)
- ای کیومرث بقا، پادشه کسری عدل  
وی منوچهر لقا، خسرو افریدون فرّ  
(انوری، ص ۱۰۶)
- رستم ظفری، بلکه فرامرز شکوهی  
جمشیدی فری، بلکه کیومرث دهایی  
(خاقانی، ص ۴۳۷)
- اوست فریدون ظفر، بلکه دماوند حلم  
عالم ضحاک فعل بسته چاهش سزد  
(همان، ص ۵۲۰)
- فریدون حشمتی در تاج بسخشی  
سکندر رفعتی در کام‌رانی  
(عبید، ص ۵۹)
- به بزم اندر منوچهر است و جمشید  
به رزم اندر فریدون و سکندر  
(سروش، ص ۲۳۸)
۲. ابیات دالّ بر فروتری شخصیت تصویری:  
داستان رزمهای تو کند باطل همی  
در زمانه داستان رستم و اسفندیار  
(مسعود سعد، ص ۱۷۰)
- ترا بیژن و گرگین صفت چگونه کنم  
که هر غلام تو صد بیژن است و صد گرگین  
(همان، ص ۴۵۲)
- نوبه زنت کیقباد، میده نهت اردشیر  
نیزه برت تهمتن، غاشیه کش گستههم  
(خاقانی، ص ۲۶۴)
- زیردست بندگان شیرگیرت اردشیر  
پایمال چاکران پیل زورت گستههم  
(خواجو، ص ۷۹)
- کمترین دربار ایوان جلالش اردشیر  
کمترین فراش شادروان قدرش اردوان  
(همان، ص ۵۹۶)



- زجود و داد تو منسوخ گشت یکباره  
عطای طایی و عدل نوشروان  
(عبید، ص ۵۴)
- از هنرش گاه رزم وز کرمش روز بزم  
رستم دستان خجل، حاتم طی شرمسار  
(همان، ص ۱۱۶)
- عبدالله خان که از طنطنه شوکتش  
سپوت کاوس کاست، صولت نوذر شکست  
(لاری، ص ۳۲۰)
- بوسد تراکمند و کمان گیوگستهم  
آرد ترا کلاه و کمر قیصر و قباد  
(همان، ص ۳۲۸)
- به دشت از سهم تیر و تیغ و گرز و بُرزت اندازد  
سنان قارن، سپر بیژن، کمان بهمن، کمر نوذر  
(قآنی، ص ۳۱۷)
- گفتنی است که در جامعه دینی ایران شاعر در هیچ دوره‌ای شخصیت اسطوره‌ای ملی را فراتر از  
شخصیت اسطوره‌ای مذهبی قرار نمی‌دهد؛ بلکه یا آن دو را هم‌شأن و هم‌رتبه معرفی می‌کند:  
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت  
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
(مولوی، ج ۱، ص ۲۵۵)
- یا اینکه شخصیت اسطوره‌ای مذهبی را فراتر قرار می‌دهد:  
خاک پای بوذرش از یک جهان نوذر بهست  
درز نعلین بلال او به از صد روستم  
(سنایی، ص ۳۶۳)
- برتر نهادن شخصیت‌های مذهبی بر ملی معلول عللی چند از قبیل گسترش دین، سست شدن  
علقه‌های ملی، تلاشی عناصر فرهنگی قومی، از بین رفتن احساسات ملی و تسلط اقوام بیابانی و  
تربیت نادیده مانند سلاجقه و غزنویان است.
- چنان‌که می‌دانیم، در دوره سامانیان و آغاز شعر دری برخورد مردم با اسطوره‌های ملی  
به گونه‌ای دیگر بود؛ سامانیان خود را از نسل بهرام چوبینه و ایرانی‌الاصل می‌دانستند. در این دوره،  
شاعر شخصیت درجه سوم دینی را بر شخصیت اول داستان ترجیح نمی‌داد. اما در دوره





سلجوقیان، سنایی بلال را بر رستم ترجیح می‌دهد، که این خود نشانه‌ای از میان رفتن اندیشیدن به عظمت گذشته و خوارمایه شمردن خودی، بر اثر سلطه بیگانه است.

عمده‌ترین تجلی‌گاه تحقیر شخصیت‌های ملی، شعر مدحی است، که در آن شاعر برای خوشایند ممدوح، مقام او را بسیار فراتر از ابرمردان باستانی قرار می‌دهد؛ چنان‌که «شعر فروشی»، در مقام مدح پیر پارسای دری را «دروغ‌گو» می‌خواند:

گفت فردوسی به شهنامه درون چونان که خواست  
قصه‌های پرعجایب فتحهای پرعبر  
وصف کردست او که رستم کشت در مازندران  
گنده پیر جادو و دیو سفید و شیر نر  
گفت چون رستم بجست از ضربت اسفندیار  
بازگشت از جنگ و حاضر شد به نزد زال زر  
زال کرد افسون و سیمرغ آمد از افسون او  
روستم به شد، چو سیمرغ اندر او مالید پر  
من عجب دارم ز فردوسی که تا چندین دروغ  
از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر  
در قیامت روستم گوید که من خصم توام  
تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر  
گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ  
گفته ما راست است از پادشاه نامور ...

(امیر معزی، ص ۲۶۸، نیز نک: ص ۴۴۱، نیز رجوع شود به دیوان امیر معزی ص ۴۴۱)

فرخی سیستانی نیز در مدح محمود غزنوی شاهنامه را دروغ می‌خواند:

گفتا: چنو دگر به جهان هیچ شه بود؟  
گفتم: زمن میرس به شهنامه کن نگاه  
گفتا: که شاهنامه دروغ است سر به سر  
گفتم: تو راست گیر و دروغ از میان بکاه  
(فرخی ص ۳۴۴)

### اسطوره‌های ملی از چشم‌انداز چند شاعر

نگاه ویژه هر شاعر به داستان‌های بازمانده از اسطوره‌ها، موجب می‌شود که شاعران برداشتهای متفاوتی از جنبه‌های مختلف زندگی آنان به دست دهند. در اینجا عمده‌ترین شاعرانی که برای اساطیر، نماد ویژه‌ای قائل بوده‌اند، ذکر می‌شود. ناصر خسرو با نگاه منتقدانه، اسطوره‌های ملی را مثل اعلائی شوکت، مکنت، اقتدار، شکوه و ... می‌داند که علی‌رغم حشمت و شکوه دنیایی خود در کام مرگ و زوال فرو رفته‌اند و آنچه از آنها باقی مانده عبرتی برای زندگان است:



- بهمن کجا شد و به کجا قارن  
 زان پس که قهر کردند اعدا را  
 (ناصر خسرو، ص ۱۶)
- شهر گرگان نماند با گـرگین  
 نه نشابور ماند با شاپور  
 (همان، ص ۱۷)
- سام و فریدون کجا شدند؟ نگویی  
 بهمین و بهرام گور و حیدر و دلدل  
 (همان، ص ۲۵۸)
- ملکت نماند و گنج بر افریدون  
 ایمن مباش اگر تو فریدونی  
 (همان، ص ۴۷۵)
- مسعود سعد، اغلب، آنها را نماد زورمندی، جنگاوری، شجاعت، بخشندگی و ... می‌داند و  
 ممدوحان خود را به آنها مانند می‌کند:
- هستی تو چو کیخسرو، هر بنده به پیش تو چون رستم و چون بیژن چون نوذر و چون گرگین  
 (مسعود سعد، ص ۴۳۶)
- به گه جود حاتمی تو به حق  
 به گه جنگ رستمی تو به جای  
 (همان، ص ۵۱۸)
- به بزم اندرون کسری و کیقباد  
 به رزم اندرون شیری و اژدهایی  
 (همان، ص ۵۲۱)
- سنایی نیز مانند ناصرخسرو شخصیت‌های حماسی و ملی را نماد بسیار گویای شوکت، اقتدار،  
 زورمندی و ... می‌داند:
- اگر طبع تو از فرهنگ دارد فرّ کیخسرو  
 وگر شخص تو اندر جنگ زور زال زر دارد ...  
 (سنایی، ص ۱۱۲)
- چون ولایتها گرفت اندر تنت دیو سفید  
 رستم راهی، گر او را ضربت رستم زنی  
 (همان، ص ۶۹۵)
- انوری نیز شخصیت‌های اسطوره‌ای را نماد بسیار گویای زورمندی، دادگری، فرهنگ و ...  
 می‌داند:



ای کیومرث لقا پادشه کسری عدل  
وی منوچهر لقا خسرو افریدون فرّ  
(انوری، ص ۱۶۰)

حکایتی است زفرّ تو فریدون  
کنایتی است زعدل تو نوشروان  
(همان، ص ۲۳۹)

از آستانه ایوان کسری اندر ملک  
ترا رفیع ترست آستانه درگاه  
(همان، ص ۲۷۷)

خاقانی، اغلب، شخصیت‌های اسطوره‌ای را مشابه به ممدوحان خود قرار می‌دهد. به‌علاوه، وی اشارات زیادی به حوادث خُرد و کلان زندگی آنان دارد:

ما را چه باک مزدک و بیم بزرجمهر  
چون کیقباد قادر و نوشین روان ماست  
(خاقانی، ص ۷۹)

اوست فریدون ظفر بلکه دماوند حلم  
عالم ضحاک فعل بسته چاهش سزد  
(همان، ص ۵۲۰)

عطار نیز شخصیت‌های حماسی را نماد گویای شوکت و عظمت می‌داند و برای عبرت‌پذیری از سرنوشت ناخوب آنها، آینه‌ای پیش روی ما می‌گذارد و هشدار می‌دهد که آنان علی‌رغم حشمت دنیایی، در کام مرگ فرو رفتند:

شود آنجا کم از طفلی دو روزه  
اگر صد روستم در جوشن آمد  
(عطار، ص ۳۰۹)

چون مُلکت جم نماند جاوید  
می‌نوش به یاد ملکت جم  
(همان، ص ۶۵۵)

مولوی اسطوره‌ها را نماد گویای شکوه، اقتدار، زورمندی، صفات پسندیده و ... می‌داند:

درویش فریدون شد هم کیسه قارون شد  
هم کاسه سلطان شد تا باد چنین بادا!  
(مولوی، ج ۱، ص ۵۶)

تو رستم دل و جانی و سرور مردان  
اگر به نفس لثیمت غزا توانی کرد  
(همان، ج ۲، ص ۲۳۸)



چشم‌انداز سعدی نیز در این باب همانند هم‌عصر خود، مولوی است:

که روز بزم بر تخت کیانی      فریدونست و روز رزم رستم

(سعدی، ص ۷۱۶)

بعد از هزار سال که نوشین روان گذشت      گویند از او هنوز که بودست عادلی

(همان، ص ۷۴۵)

رستمی باید که پیشانی کند با دیو نفس      گر برو غالب شویم افراسیاب افکنده‌ایم

(همان، ص ۷۹۴)

خواجو به سبب اینکه شخصیت‌های حماسی و ملی را مشبه به ممدوحان خود قرار می‌دهد و نیز به سبب اشارات زیادی که به زندگی آنان دارد، تلمیحاتش به تلمیحات خاقانی شباهت دارد:

به وقت بدل چون بهمن، فسرده پیش تو حاتم      به گاه کینه چون پیران، شکسته پیش تو رستم

(خواجو، ص ۸۷)

عالم آن گنده پیر بی‌آبست      که بر افروخت آتش کاووس

(همان، ص ۴۴۷)

خواجۀ رندان جهان، حافظ، با بینش عمیق و دیدگاه فلسفی خود در باب آغاز و انجام جهان و سرنوشت بشر، از آمدن، زیستن و شدن کیان و یلان دفتری پیش روی ما می‌گشاید و درس بی‌اعتباری و بی‌وفایی جهان را به ما می‌آموزد و هشدار می‌دهد که «بر لب بحر فنا منتظریم»؛ روزگار چون «عیاری» است که «تاج کاووس و کمر کیخسرو» را ربوده است؛ پس «تکیه» بر او نشاید:

که آگهست که کاووس کی به دخمه چه برد؟      که واقفست که چون رفت تخت جم بر باد؟

(حافظ، ص ۱۷۱)

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیش      زکاسه سر جمشید و بهمنست و قباد

(همان، ص ۱۷۱)

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار      تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو

(همان، ص ۳۸۱)



بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار  
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی  
(همان، ص ۴۳۵)

شکوه سلطنت و حکم کی ثبات نداشت  
ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی  
(همان، ص ۴۳۷)

جامی نیز همانند بیشتر اسلافش، اساطیر را سمبل اقتدار و شکوه می‌داند که البته این حشمت  
هنگامی که نوای طبل اجل برآید «نمی‌دارد سود»:

بود قوس قرح رنگین کمانی  
که چرخ از بازوی رستم گرفتست  
(جامی ص ۱۴)

با طبل اجل کوس نمی‌دارد سود  
صیت کی و کاووس نمی‌دارد سود  
(همان، ص ۸۱۷)

صحبت لاری و قآنی در تلمیحات دقیق، فراوان و کم‌نظیر خود، اسطوره را مشبه به  
مشبه‌های خود قرار می‌دهند. در شعر هر دو شاعر، اساطیر اغلب مظهریتهای گوناگونی پیدا  
نمی‌کنند:

باد فروردین تزلزل در خزان می‌آورد  
اردشیر آسا شکن بر اردوان می‌آورد  
(لاری، ص ۳۲۶)

کسر جیش ترک بهمن را دم جاماسپی  
زاده گشتاسپ از دژ گنبدان می‌آورد  
(همان، ص ۳۲۶)

مهر فرامرزار سرخه مه را  
بهر دم حنجر نهاد خنجر بران  
(قآنی، ص ۶۶۰)

شب چو شماساس راند رخس عزیزمت  
قارن روزش شکافت سینه به پیکان  
(همان، ص ۶۶۰)

## نتیجه

۱. در شعر فارسی، تلمیح به شخصیت‌های اسطوره‌ای از سه منظر زیر قابل توجه است:

*الف) میزان توجه به اسطوره‌ها:*

- میزان توجه به شخصیت‌های اسطوره‌ای در سده‌های مختلف، عمدتاً تحت تأثیر مسائل اجتماعی و سیاسی متفاوت بوده است. کمترین توجه مربوط به قرن چهارم و بیشترین توجه به قرن‌های ششم و سیزدهم مربوط است.

- میزان توجه شاعران مختلف به اساطیر ملی متفاوت بوده و همه اساطیر هم یکسان و یک‌اندازه مورد اقبال قرار نگرفته‌اند.

*ب) مقایسه اسطوره‌ها با ممدوحان یا سایر شخصیت‌ها:*

- از عمده‌ترین دلایل یادکرد شخصیت‌های اسطوره‌ای مدح است و طی آن شاعر ممدوح خود را با افراد حماسی می‌سنجد؛ زیرا اساطیر همه صفات را به‌نحوی بسیار برجسته در خود جمع دارند.

- در جامعه دینی ایران، اساطیر ایرانی هرگز در مرتبه‌ای بالاتر از شخصیت‌های مذهبی قرار نگرفته‌اند؛ بلکه یا شخصیت‌های مذهبی برتر نهاده شده‌اند یا برای هر دو دسته مقامی یکسان فرض شده است.

- گسترش عقاید دینی، سست شدن علقه‌ها و احساسات ملی، سلطه حاکمان غیرایرانی و ... از دلایل عمده فروتر نهاده شدن شخصیت‌های ملی است.

*پ) توجه شاعران به جنبه‌های ویژه یا برجسته حیات اساطیر:*

- برداشت شعرا از داستان زندگی اساطیر و ویژگی‌های برتر آنها متفاوت است. دلیل این امر تفاوت‌های نگرشی و فردی شاعران است.

۲. شاهنامه فردوسی یکی از اساسی‌ترین جریان‌های ادبی را در زبان فارسی، هم به‌لحاظ پیدایی مقلدان حماسه‌سرا و هم به‌لحاظ تأثیرات داستانی، زبانی و ... ایجاد کرده است.

**پی‌نوشت‌ها**

۱. عنوان مقاله از بیت زیر، در ستایش فردوسی، برگرفته شده است:
- بزرگان پیشینه بی‌نشان / ز تو زنده شد نام دیرنشان (حسین مسرور)
۲. صحبت لاری در سال ۱۲۵۱ق درگذشته است و قآنی در ۱۲۷۰ق یعنی ۱۹ سال پس از مرگ لاری درگذشته است. به نظر می‌رسد که قآنی بعد از مرگ لاری از شعر او استقبال کرده باشد، اما گرایش لاری به استقبال از شعر دیگران بیشتر از قآنی است و دیوان وی مشحون از اشعاری است که به تقلید از سایرین سروده شده است.

**منابع**

- انوری، دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران، مؤسسه انتشارات پیروز، ۱۳۳۷.
- جامی، دیوان کامل جامی، ویراستار هاشم رضی، تهران، انتشارات پیروز، ۱۳۴۱.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به اهتمام یحیی قریب، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، ۱۳۵۴.
- خاقانی، افضل‌الدین، دیوان، به کوشش دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۳۸.
- خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات بارانی و محمودی، ۱۳۳۶.
- سروش اصفهانی، دیوان، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- سعدی، دیوان سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۰.
- سنایی، ابوالمجدود، دیوان سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، سنایی، بی‌تا.
- عبید زاکانی، کلیات، به تصحیح اقبال آشتیانی، تهران، طلوع، ۱۳۶۸.
- عطار، فریدالدین، دیوان عطار، به اهتمام م. درویش، تهران، جاویدان، ۱۳۵۶.
- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۸.
- قآنی، دیوان حکیم قآنی، به تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، چاپ موسوی، ۱۳۳۶.
- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- لاری، صحبت، دیوان، به تصحیح حسین معرفت، شیراز، انتشارات کتاب‌فروشی معرفت، ۱۳۳۳.
- مرتضوی، منوچهر، فردوسی و شاهنامه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- مسعود سعد سلمان، دیوان، به کوشش رشید یاسمی، تهران، انتشارات مگشاهی، ۱۳۶۲.
- معزی، امیر، دیوان، به تصحیح عباس اقبالی، تهران، انتشارات کتاب‌فروشی اسلامیه، ۱۳۱۸.